

متحرک باشد همچنان باشد بسکون آخر آخیش اوقف کردن علامت سقوط حرف علت شد
 رام گروید و در تشبیه و جمع مذکر و مؤنث نون ساقط میشود مگر نون جمع مؤنث صرف صغیر
 فعل ثلاثی مزید مهمو القاناقص از باب مفاعله المواتات یاری و ببال تن
 با کسی غمخوارگی کردن و اسی یو اسی مواتاة فهو مواتس و ووسی یو اسی مواتا
 فذاک مواتسی کم یو اس لم یو اس لا یو اسی لا یو اسی لن یو اسی لن یو اسی الامر
 و اس لبو اس لبو اس لبو اس و الی بنی عنه لا تو اس لا تو اس لا یو اس لا یو اس
 الطرف منه مواتسی مواتیان مواتیات و تعلیلات و تقریفات این بیانند تعلیلات
 و تقریفات باب نامی یرامی است صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مفاعله عفا از باب
 مفاعله النجائب با هم دوستی گرفتن فرو گذاشتن و مروت و اعانت و صلح و گشت
 و لحاظ عاب سجات مواتیه فهو محاب و حوت سجات مواتیه فذاک محاب کم سجات
 کم سجات لم سجات لم سجات لا سجات لا سجات لن سجات لن سجات الامر منه
 حاب حاب ل سجات ل سجات ل سجات ل سجات و الی بنی عنه لا سجات
 لا سجات لا سجات ل سجات ل سجات لا سجات لا سجات الطرف منه
 محاب محابان محابات صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال او می از باب
 افعال الایمان بخش گرفتن ایثب ایثب ایثبا فهو مشوب و ایشب ایثب
 ایثبا فذاک مشوب کم یثوب کم یثوب لا یثوب لا یثوب لن یثوب لن یثوب الامر
 ایثب ل یثوب ل یثوب و الی بنی عنه لا یثوب لا یثوب لا یثوب

و کسر و کشف و لفظ
 مواتات مهموز الفاء
 و بعضی است که همزه از
 بود و مقلوب کتوب
 شده مثال مواتی
 نیست چنانکه بظاهر
 دیده میشود و لغات
 و منتخب
 کتابی با الضم اول در
 اصل مجاری است

۱۶۶

فارسیان مختلف
 استعمال کنند یعنی
 فرو گذاشتن و مروت
 و اعانت و صلح و گشت
 و لحاظ از منتخب و
 مروت و کشف و موات
 غیبات لغات
 ساجیه

بهر لغت کما
 مختار لغت
 بهر لغت کما

اجْتَابَ اجْتَابًا بِاِجْتَابِ الْوَاوِ اجْتَابَ وَرَصَلَ اجْتَابًا بِوَاوٍ وَاجْتَابَ بِاِقْبَالٍ وَاجْتَابَ
 اَنْوَاوًا بِالْفِ بَدَلَ كَرَوْنَدِ اجْتَابَ شَدَّ اجْتَابًا بِتَا وَرَصَلَ اجْتَابًا بِوَاوٍ وَاجْتَابَ بِاِقْبَالٍ
 اَوْ مَفْتُوحٍ اَنْوَاوًا بِالْفِ بَدَلَ كَرَوْنَدِ اجْتَابًا بِتَا شَدَّ اجْتَابَ وَرَصَلَ اجْتَابًا بِوَاوٍ
 مَتَحَرِّكٍ بِاِقْبَالٍ وَاجْتَابَ اَنْوَاوًا بِالْفِ بَدَلَ كَرَوْنَدِ اَلْتَقَا سَاكِنِيْنَ شَدَّ مِيَانَ اَلْفِ وَيَا
 اَلْفَ رَا حَذْفُ كَرَوْنَدِ اجْتَابَ شَدَّ وَبَرِيْنِ قِيَاسِ تَعْلِيْلِ تَا اَخْرَاضِيْ مَعْلُوْمٍ مَاضِيٍّ مَجْهُوْلٍ
 اَجْتَابَ اجْتَابًا اَجْتَابًا اَمَّا اَخْرَاجُ اجْتَابَ وَرَصَلَ اجْتَابًا بِوَاوٍ كَسْرًا بِرَوَاوٍ ثَقِيْلٍ يُوَدُّ نَقْلًا وَ
 بِمَا قَبْلَهُ اَوْ نَدْبًا بِحَرْكِتِ مَا قَبْلَهُ بَعْدَهُ وَاوٍ سَاكِنٍ بِاِقْبَالٍ اَوْ كَسْرًا اَنْوَاوًا بِمَا بَدَلَ كَرَوْنَدِ
 اَجْتَابَ شَدَّ وَبَرِيْنِ قِيَاسِ تَعْلِيْلِ تَا اَجْتَابًا اجْتَابَ وَرَصَلَ اجْتَابًا بِوَاوٍ كَسْرًا بِرَوَاوٍ
 ثَقِيْلٍ يُوَدُّ نَقْلًا وَبِمَا قَبْلَهُ اَوْ نَدْبًا بِحَرْكِتِ مَا قَبْلَهُ بَعْدَهُ وَاوٍ سَاكِنٍ بِاِقْبَالٍ اَوْ كَسْرًا
 اَنْوَاوًا بِمَا بَدَلَ كَرَوْنَدِ اَلْتَقَا سَاكِنِيْنَ شَدَّ مِيَانَ يَاوٍ بِاِذَا حَذْفُ كَرَوْنَدِ اجْتَابَ شَدَّ
 بَرِيْنِ قِيَاسِ تَعْلِيْلِ تَا اَخْرَاضِيْ مَعْلُوْمٍ مَاضِيٍّ مَجْهُوْلٍ مَضَارِعِ مَعْلُوْمٍ اجْتَابَ اجْتَابًا بِاِقْبَالٍ
 يَجْتَابُ بُوْنًا تَا اَخْرَاجُ اجْتَابَ وَرَصَلَ اجْتَابًا بِوَاوٍ مَتَحَرِّكٍ بِاِقْبَالٍ اَوْ مَفْتُوحٍ اَنْوَاوًا بِالْفِ
 كَرَوْنَدِ اجْتَابَ شَدَّ وَبَرِيْنِ قِيَاسِ تَعْلِيْلِ بَاقِيِّ مَضَارِعِ مَعْلُوْمٍ اجْتَابَ وَرَصَلَ
 اجْتَابًا بِوَاوٍ مَتَحَرِّكٍ بِاِقْبَالٍ اَوْ مَفْتُوحٍ اَنْوَاوًا بِالْفِ بَدَلَ كَرَوْنَدِ اَلْتَقَا سَاكِنِيْنَ شَدَّ مِيَانَ
 اَلْفِ وَيَا اَلْفَ رَا حَذْفُ كَرَوْنَدِ اجْتَابَ شَدَّ وَبَرِيْنِ قِيَاسِ تَعْلِيْلِ تَا اَخْرَاضِيْ مَعْلُوْمٍ مَاضِيٍّ مَجْهُوْلٍ
 اجْتَابَ اجْتَابًا بِاِقْبَالٍ يَجْتَابُ بُوْنًا تَا اَخْرَاجُ اجْتَابَ وَرَصَلَ اجْتَابًا بِوَاوٍ مَتَحَرِّكٍ بِاِقْبَالٍ اَوْ مَفْتُوحٍ
 اَنْوَاوًا بِالْفِ بَدَلَ كَرَوْنَدِ اجْتَابَ شَدَّ وَبَرِيْنِ قِيَاسِ تَعْلِيْلِ مَبْقِيَّاتِ مَضَارِعِ مَعْلُوْمٍ

رِبَالِ وَاجْتَابَ
 مَعْلُوْمٍ مَاضِيٍّ مَجْهُوْلٍ
 حَذْفُ اَلْتَقَا

۱۷۹

اَنْ حَذْفُ بُوْدٍ
 بَرِيْنِ قِيَاسِ تَعْلِيْلِ
 مَبْقِيَّاتِ مَضَارِعِ مَعْلُوْمٍ

غائب ضارح مجهول مجتنب در صل محتوی بود و او متحرک با قبل و مفتوح آوا را با لقا
 بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند مجتنب شد و برین
 قیاس است تعلیل مجتنب مصدر اجتنابا وصل اجتوا با بود و او متحرک با قبل و مکسور
 آوا را با کرونه اجتنابا باشد اسم فاعل مجتباب مجتابان مجتابون مجتابه مجتابان
 مجتابات مجتاب در صل محتوی بود و او متحرک با قبل و مفتوح آوا را با الف بدل کردند
 مجتاب شد و برین منوال است تعلیل تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مجتاب الخ
 مجتاب در صل محتوی بود و او متحرک با قبل و مفتوح آوا را با الف بدل کردند مجتاب
 شد و برین قیاس است تعلیل باقی صیغهای اسم مفعول الامر منه اجتبت اجتابا اجتابوا اجتابا
 اجتابا اجتبت اجتبت را از اجتاب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
 ما بعد حذف ساکنانند همزه وصل بکسر و اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر
 آخیش را وقف کردند علامت قعی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان الف و با
 الف را حذف کردند اجتناب شد و در باقی صیغهای امر حاضر فون ساقط شد مگر فون
 جمع مؤنث ساقط نشود و صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف یا می از باب
 افتعال الما اجتیار برگزیدن و بجویش خود دل چیزی نهادن اجتیار اجتیار اجتیار
 فهو مختار و اجتیار اجتیار اجتیار اجتیار اجتیار اجتیار اجتیار اجتیار اجتیار اجتیار
 اجتیار اجتیار الامر منه اجتیر اجتیر اجتیر اجتیر اجتیر اجتیر اجتیر اجتیر اجتیر
 الطرف منه مختار مختاران مختارات این باب بقیاس اجتاب سجا است و حق تعلیل

اختیاری برگزیدن
 و بجویش
 خود دل چیزی
 نهادن
 بقال
 اختصار

حال و اختصار
 منجم و عظیم
 انتهی الارب
 لغات العرب

و تفریف اما فرق نیست که اجتناب بجنب است و این باب یا می است اختار و در اصل اختیر
 بود یا متحرک با قبل و مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اختار شد اختار و در اصل اختیر بود
 یا متحرک با قبل و مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اختار شد یا صبی مجهول اختیر و در اصل
 اختیر بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ند بعد سلب حرکت با قبل اختیر شد اختیر
 و در اصل اختیر بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ند بعد سلب حرکت با قبل اختیر شد
 ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اختیر شد الامر منه اختیر اختار اختار و
 اختار می اختار اختار اختار را از اختار بنا کردند تا که علامت استقبالی بود و آنرا حذف
 کردند با بعد حذف ساکن با ندر همزه وصل کسره اولش در آوردند امر میان باشد بکون آخر
 آخرش و وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التبقار ساکنین شد میان الف
 و را الف را حذف کردند اختیر شد صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یا می از باب
 افعال الاجتناب بر گزینم فریم و در اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب
 فذاک مجتبی لم یجتب لم یجتب لا یجتبی لن یجتبی لن یجتبی الامر منه اجتناب
 لیتجتب لیتجتب لیتجتب و الهی عنه لا یجتب لا یجتب لا یجتب الطرف منه یجتبی
 مجتبان مجتبات اجتنابی و در اصل اجتنابی بود یا متحرک با قبل و مفتوح آن یا را با الف بدل
 کردند اجتنابی شد اجتناب بر وزن افتعل از اصل خود است
 اجتناب و در اصل اجتناب بود یا متحرک با قبل و مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التبقار
 ساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند اجتناب شد همچنین است تعلیل اجتناب

اجتناب الالف
 کثرت
 کما تبار و سجع
 اجتناب
 سماع
 واجبات الالف
 است بجهت قبل

۱۸۱

ان یجدو صلاحه
 و من الی بیت
 من اجتناب
 از سبب اجتناب
 و اصل الهمزة
 صرح و منقح الالف
 من لغات العرب

۱۸۲

اجتناب الالف
 اجتناب الالف
 اجتناب الالف

امتناد
کثیره شدن
و در از جایز
تغییر اللفظیات
عیاش اللفظیات

اجتبا ماضی مجهول اجتبی اجتبا اجتبا اما آخر اجتبا و اصل اجتبا و اجتبا بر یا
ثقیل بود نقل کرده باقیل و اند بعد سلب حرکت باقیل لقا ساکنین شد میان یا و
یا حذف کردن اجتبا و اجتبا مضارع معلوم مجتبی مجتبان مجتبان تا آخر مضارع
مجهول مجتبی مجتبان مجتبان تا آخر اسم فاعل مجتبی مجتبان مجتبان مجتبی مجتبا
مجتبیات مجتبی و اصل مجتبی بود و صمه بر یا ثقیل بود انداختند لقا ساکنین شد
میان یا و متون یا حذف کردن مجتبی شد مجتبان در اصل مجتبان بود و صمه بر یا
ثقیل بود نقل کرده باقیل و اند بعد از سلب حرکت باقیل لقا ساکنین شد میان یا و
یا حذف کردن مجتبان شد و تعیل اسم مفعول نیز همین طریقت مگر در اصلش بقی است
الامر منه اجتبا اجتبا اجتبا اجتبا اجتبا اجتبا اجتبا اجتبا اجتبا اجتبا اجتبا اجتبا
استقبال بود آخر حذف کردن بعد حذف ساکن با نه جزوه وصل کسر اولش در آوردند
امر همان باشد بسکون آخر از شراوقف کردن علامت وقفی سقوط حرف علت شد
اجتبا گشت و در باقی صیغها هر حاضر سقوط نونات میشود مگر نون جمع مؤنث صرف مفعول
فعل ثانی مزید مضاعف از باب افعال الامتناد کثیره شدن و در از
امتناد یمتد امتداد و امتداد و امتداد و امتداد امتداد امتداد امتداد امتداد
لم یمتد لم یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد
لم یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد
لم یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد و لا یمتد

اَمْتَدَّ رَا از مُتَدُّ بِنَا کَر و نَدَا که علامت استقبال بود و آخر حذف کرد و نَدَا بعد حذف ساکن
 ماند همزه وصل کسره در اولش در آوردند ام همان باشد بسکون آخر آخرش و وقف
 کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد البقا ساکنین شیخ میان هر دو دال اول که
 ساکن شیخ بود برای اِقْغَام و دال ثانی که ساکن شیخ برای علامت وقفی بعضی دال ثانی را
 حرکت فتح دادند لَانِ الْقَتْحَةِ اَخْفُ الْحَرَكَاتِ بَعْدَهُ اَوَّلِ سَاكِنِ ثَانِي مَتَحْرِكِ اَوَّلِ اِقْغَامِ
 اِقْغَامِ کَر و نَدَا اَمْتَدَّ خواندند و بعضی دال ثانی را حرکت کسره دادند لَانِ السَّاكِنِ اَوْ اِذَا
 حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْكَسْرِ بَعْدَهُ اَوَّلِ سَاكِنِ ثَانِي مَتَحْرِكِ اَوَّلِ اِقْغَامِ اَوْ اِقْغَامِ کَر و نَدَا اَمْتَدَّ
 و بعضی ترک اِقْغَام کرده اَمْتَدَّ خواندند و صرف صغیر فعل ثانی مزید اجزوف او
 از باب افعال اِلا اِنْقِيَادَ رَامَ شَدَنَ و فزوتنی نمودن و کشیده شدن اِنْقَادُ
 يَنْقَادُ اِنْقِيَادٌ هُوَ مَنَقَادٌ وَ اِنْقِيَادٌ يَنْقَادُ اِنْقِيَادٌ اَفْذَاكُ مَنَقَادٌ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ
 يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَنْ يَنْقُدْ لَنْ يَنْقُدْ لَنْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ
 لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ
 اِنْقَادُ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ اِنْقَادٌ
 مفتوح آنوا را بالف بدل کردند اِنْقَادُ شَقَا اِنْقَادُ تَا هَمِينِ طَرِيقِ تَعْلِيلِ سِتِ اِنْقَادُ
 در اصل اِنْقَادٌ بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آنوا را بالف بدل کردند البقائى ساکنین
 شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَادُ شَقَا اِنْقَادُ در اصل اِنْقَادٌ بود
 و او متحرک ماقبل او مفتوح آنوا را بالف بدل کردند البقائى ساکنین شد میان الف

۲
 اِنْقِيَادُ
 اِمْتَدَّ
 اِقْغَامُ
 اَمْتَدَّ
 اِنْقَادُ
 اِنْقَادُ
 اِنْقَادُ

معلوم آید که در خطاست و گویند لغت بین لغات از لغت اولی الفاعل لغت اولی الفاعل

کتاب لغت
بیجان مثال آن بنویس
برای فعل لغت
فانقلق بود بهیچ
عمل مثل انقلق آید
وفاق نیز کذب بود
سافح بهین نام
این لغت لغت است
سیکین بهین موافق

۱۸۴

ت بافعال یکی
کتاب لغت
عین و لغت
با هر یک
اتفاق کرب
کتابش نباشد
نون و حرف
عکس و لام نین

و وال الف را حذف کردند انقدت شد بعده وال و تا هر دو قریباً لمخرج بهم آمدند و ال
 را تا کردند و تا او تمام کردند انقدت شد ماضی مجهول انقید انقید و اما
 آخر ماضی مجهول انقید در اصل انقود بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده با قبل او
 بعد سلب حرکت با قبل او ساکن با قبل و مکسوراً نو او را بیا بدل کردند انقید شد
 انقیدن و اصل انقودن بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده با قبل او اند بعد سلب حرکت
 با قبل او ساکن با قبل و مکسوراً نو او را بیا بدل کردند انقید شد انقیدن و اصل انقود
 بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده با قبل او اند بعد سلب حرکت با قبل او ساکن
 با قبل و مکسوراً نو او را بیا بدل کردند انقید شد میان یا و ال را حذف کردند
 انقیدن شد مضارع معلوم تنقاد و تنقادان تنقادون تا آخر تنقاد و در اصل تنقود
 بود و او متحرک با قبل و مفتوحاً نو او را بالف بدل کردند تنقاد شد و برین قیاس تنقل
 باقی صیغها مضارع معلوم و در تنقیدن و تنقیدن حذف الف بالتقاء ساکنین میشود
 مضارع مجهول تنقاد و تنقادان تنقادون تا آخر تنقاد و در اصل تنقود بود و او متحرک
 با قبل و مفتوحاً نو او را بالف بدل کردند تنقاد و در تنقیدن و تنقیدن حذف الف
 بالتقاء ساکنین میشود مصدر انقیا و اصل انقوا و او واقع شد بعد از کسره
 انوار بیا بدل کردند انقیا و شد اسم فاعل متقاد متقادان متقادون متقاد
 متقادان متقادان متقاد در اصل متقود بود و او متحرک با قبل او مفتوحاً نو او را
 بالف بدل کردند متقاد و شد تا آخر صیغها بر اسم فاعل متقاد متقادان

ت بافعال یکی
کتاب لغت
عین و لغت
با هر یک
اتفاق کرب
کتابش نباشد
نون و حرف
عکس و لام نین

مُنْقَادٌ وَرِصْلٌ مُنْقَادٌ يُوَدُّ وَوَأُوَسْتَحْرَكٌ بِأَقْبَلٍ وَوَمُنْقَادٌ أَوْ رَا بِأَلِفٍ يَبْدُلُ كَرُوذٌ مُنْقَادٌ
 شَدَّ لَمْ الْأَمْرُ مِنْهُ انْقَادٌ انْقَادٌ وَانْقَادٌ وَانْقَادٌ وَانْقَادٌ انْقَادٌ انْقَادٌ انْقَادٌ
 بِنَا كَرُوذٌ تَا كَرُوذٌ عِلَامَةٌ اسْتِقْبَالٌ يُوَدُّ وَأَنْزَا حَذَفَ كَرُوذٌ بَعْدَ حَذْفِ سَا كَرُوذٌ نَدْبَهُزَةٌ وَرِصْلٌ
 بِكُسْرٍ رَاوَلِشٌ وَأُوَدُّ نَدَامٌ يَهْمَانٌ بِأَشْدِّ سَا كَرُوذٌ خَرَّشٌ وَقَفَا كَرُوذٌ عِلَامَةٌ وَقَفَى
 سَقُوطٌ حَرَكَةُ شَدَّ انْقَادٌ سَا كَرُوذٌ شَدَّ مِيَانِ اَلِفٍ وَوَالِ اَلِفٍ رَا حَذَفَ كَرُوذٌ انْقَادٌ
 وَوَرْتَيْنِهِ وَجَمْعٌ مَذْكُورٌ نُونٌ سَا قَطْرٌ يَشُوذُ مَكْرُوبٌ جَمْعٌ مَوْثٌ حَرْفٌ صَغِيرٌ فَعْلٌ ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ
 نَا قَصْرٌ وَوَمِيٌّ اَزْ بَابِ اِنْفَعَالِ اَلِ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 مُنْحَى وَوَمُنْحَى اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 يَنْحَى الْأَمْرُ مِنْهُ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 مُنْحَى مُنْحَى اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 مَاقْبَلٌ وَوَمُنْقَادٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 وَرِصْلٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 شَدَّ مُنْحَى وَرِصْلٌ مُنْحَى يُوَدُّ وَوَمُنْحَى اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 يَارَا حَذَفَ كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 بِنَا كَرُوذٌ تَا كَرُوذٌ عِلَامَةٌ اسْتِقْبَالٌ يُوَدُّ وَأَنْزَا حَذَفَ كَرُوذٌ بَعْدَ حَذْفِ سَا كَرُوذٌ نَدْبَهُزَةٌ وَرِصْلٌ

سَمَوَاتٍ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 شَدَّ اسْتِقْبَالٌ
 عِلْمٌ اِنْفَعَالٌ
 قَلْبًا كَرُوذٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ

۱۸۵

مَذْكُورٌ
 مَنِيْفٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 لُغَاتٌ اَلْعَرَبِيَّةِ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ

الكلية
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ
 اِنْحَا رَا كَرُوذٌ

بکسر و اولش هر آور و ندامر همان باشد بکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
 سقوط حرف علت شد اینج گوید و در تثنیه و جمع مذکر نون ساقط میشود مگر نون جمع
 مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید لقیف مقرون از باب افعال الایز و الیکو
 شدن از خلق و فراهم آمدن اینزوی اینزوی اینزوی و اینزوی و اینزوی و اینزوی
 اینزوی و اینزوی لم یشزوی لم یشزوی لایشزوی لایشزوی لن یشزوی لن
 یشزوی الامر منه انزول یشزول یشزول و الی عنده لا یشزول لا یشزول و لا یشزول
 یشزول الطرف منه منزوی منزویان منزویات تمام تعلیلها و تصاریفها با
 مانند تعلیل و تصاریف اشخی یعنی است الامر منه انزول و یا انزول و انزوی انزوی
 انزوی و این انزوی و این انزوی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
 حذف ساکن مانند همزه وصل بکسر و اولش هر آور و ندامر همان باشد بکون آخر آخرش را
 وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اینز و گوید و در تثنیه و جمع مذکر نون ساقط

میشود مگر در جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مضاعف از باب افعال

الانصباء بینه شدن انصب انصب انصباً بانصب و انصب انصباً بانصب
 فذاک منصب لم یمنصب لم یمنصب لم یمنصب لم یمنصب لم یمنصب لم یمنصب
 لن یمنصب الامر منه انصب انصب انصباً بانصب انصباً بانصب انصباً بانصب
 انصب انصب و الی عنده لا انصب لا انصب لا انصب لا انصب لا انصب لا انصب
 لا انصب لا انصب الطرف منه منصب منصبان منصبان منصبان منصبان ثلاثی

تفاوت در حرکت و سکون و اول و آخر و اول و آخر و اول و آخر

از کسره بر یا ثقیل بود و نقل کرده با قبل و او ند بعد یا را حذف کردند برای خفت
 مستحیان شد مستحون در اصل مستحیون بود و ضمیر بر یا ثقیل بود و نقل کرده با قبل
 و او ند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند مستحیون
 شد بعد یا متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت ایرا نقل کرده با قبل و او ند التقاء
 ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند مستحون شد مستحیون در اصل مستحیون بود یا
 متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت ایرا نقل کرده با قبل و او ند یا را حذف کردند
 نقت مستحیون شد مستحیان در اصل مستحیان بود و تعلیل این صیغه مانند تعلیل مستحیون
 است مستحیات که در اصل مستحیات بود و اسم مفعول مستحی مستحیان مستحون مستحاة
 مستحان مستحیات مستحی در اصل مستحی بود یا متحرک ماقبل و مفتوح آن یا را بالف
 بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مستحی شد
 بعد یا متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت ایرا نقل کرده با قبل و او ند یا در اصل متحرک
 بود اکنون ماقبل و مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
 الف و تنوین تلمن الف را حذف کردند مستحی شد مستحیان در اصل مستحیان بود یا متحرک
 ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت ایرا نقل کرده با قبل و او ند یا در اصل متحرک بود اکنون
 ماقبل و مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و او
 الف را حذف کردند مستحون شد مستحاة در اصل مستحیون بود یا متحرک ماقبل و مفتوح آن
 یا را بالف بدل کردند مستحیة شد بعد یا متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت ایرا نقل

بسیار است
 و در بعضی
 از کلمات
 و در بعضی
 از کلمات
 و در بعضی
 از کلمات

بسیار است
 و در بعضی
 از کلمات
 و در بعضی
 از کلمات
 و در بعضی
 از کلمات

و در بعضی از کلمات و در بعضی از کلمات و در بعضی از کلمات

کند از مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق

گروه با قبل و اندیاد اصل متحرک بود اکنون با قبل و مفتوح گشت آن یارا با الف بدل کردند
 ابقا ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مستحیات شد مستحیات
 در اصل مستحیات بود یا متحرک با قبل و مفتوح آن یارا با الف بدل کردند بعد ابقا
 ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مستحیات آن شد بعد یا متحرک
 با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یارا نقل کرده با قبل او اندیاد اصل متحرک بود اکنون
 با قبل و مفتوح گشت آن یارا با الف بدل کردند ابقا ساکنین شد میان هر دو الف الف
 اول حذف کردند مستحیات آن شد مستحیات در اصل مستحیات بود یا متحرک با قبل او حرف
 صحیح ساکن حرکت یارا نقل کرده با قبل او اندیاد اصل متحرک بود اکنون با قبل او
 مفتوح گشت آن یارا با الف بدل کردند الف را حذف کردند با قبل الف حذف گشت مستحیات شد
 الامر منه استخ استخیا استخوا استخی استخیا استخین استخ را از استخ بنا کرد تا که علامت
 استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد حذف ساکن با تدمیر و اصل کسر در اولش آورند
 امر همان باشد بکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
 استخ گوید و در تثنیه جمع سقوط نون شد مگر نون جمع مؤنث حرف صغیر فعل ثلاثی
 مزیدیه مضاعف از باب استفعال الاستتباب قائم و حاصل شدن
 استتباب استتبابا با فهو مستتبابا و استتبابا استتبابا استتبابا استتبابا لم
 لم يستتباب لم يستتباب لم يستتباب لا يستتباب لا يستتباب لن يستتباب لن يستتباب
 الامر منه استتباب استتبابا استتبابا استتبابا استتبابا استتبابا استتبابا

کند از مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق

مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق

مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق

مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق
 مفعول مطلق بنا شد چون مطلق بنا شد چون مفعول مطلق

